

روزنامه شرق

یکشنبه ۶ تیر ۱۳۹۵ • سال سیزدهم • شماره ۲۶۱۷ • ۹

نگاه

در ستایش پوپولیسم

سانتیاگو زابالا، ترجمه: هادی آذری

همه‌پرسی‌ای که هفته گذشته در بریتانیا برگزار شد و انتخابات امروز اسپانیا، عمق وحشت ما از «پوپولیسم» را نشان می‌دهد. این دو رخداد انتخاباتی دارای موضوعیتی کاملا متفاوت‌اند؛ بریتانیایی‌ها بر سر ماندن یا نماندن در اتحادیه اروپا رأی خود را به صندوق انداختند و اسپانیایی‌ها برای انتخابات پارلمانی، نقطه مشترک این دو اتفاق، هراس از پوپولیسم است. محافظه‌کاران، سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها در هر دو کشور، «نایجل فاراژ»، از حزب «استقلال» انگلستان (UKIP) و «پابلو ایکلیسیاس» از حزب «پودموس» را به این متهم می‌کنند که عوام‌فریبانی خطرناک‌اند که به‌جای استدلال‌های منطقی به احساسات مردم‌پسند متوسل می‌شوند. اینکه نایجل فاراژ، ملی‌گرای نژادپرست‌است یا اینکه ایکلیسیاس، رهبر چپ‌گرای مترقی است مشکلی برای ساختار و تشکیلات سیاسی ایجاد نمی‌کند؛ بلکه مشکل آن است که احتمالاً هر دو بیروز خواهند بود. این بحث ناتمام درباره به‌اصطلاح بازگشت پوپولیسم به اروپا، فقط نشانه‌ای از این نیست که یک جای کار احزاب سنتی می‌لنگد، بلکه حاکی از آن است که راهبرد این احزاب سنتی کلی‌گویی درباره یک پدیده سیاسی است که در مواضع متفاوت، معنای متفاوتی دارد. آنچه امروز باید بیش از هر چیز دیگری از آن بترسیم، نه پوپولیسم، بلکه انگیزه برای کلیت‌بخشیدن به رخدادی است که به جوهره و اساس دموکراسی لطمه می‌زند.

سلطه تکنوکرات‌ها بر اروپا

در میان اروپایی‌ها این اجماع‌نظر وجود دارد که اکنون در اتحادیه‌ای واقع شده‌ایم که توسط تکنوکرات‌ها اداره می‌شود؛ تکنوکرات‌هایی که نسبت به نیازها و خواسته‌های ما بی‌تفاوت‌اند. آن‌طور که «پب اسکوار» به‌تازگی گفته است، اروپایی‌ها «بیش از پیش خواهان خلاص‌شدن از اتحادیه‌ای سیاسی‌اند که هیچ کارکردی جز یک بازار بزرگ ندارد». ناکامی اتحادیه اروپا بیش از هرچای دیگری در بریتانیا و اسپانیا مشخص است که در آن به اتحادیه اروپا به چشم تهدیدی برای منافع ملی یا منبع تحمیل سیاست‌های ریاضتی از سوی تکنوکرات‌ها نگاه می‌شود. این اقدامات در کنار برخی سیاست‌های آزادسازی تجاری که بعد از شروع بحران در سال ۲۰۰۷ به اجرا درآمد، نهایتاً به‌واسطه انتقال مشاغل غیرتخصصی به کشورهای درحال‌توسعه، بنیان‌های تولید داخلی را ویران کرد بلکه استانداردهای معیشتی اروپاییان را نیز تزل‌داد. از دیگرسو، احزاب سنتی (حزب محافظه‌کار و حزب کارگر) در بریتانیا و (حزب مردمی و حزب سوسیالیست) در اسپانیا نشان داده‌اند که ناتوان از حل دغدغه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رای‌دهندگان هستند. باین‌حال، دموکراسی به این بستگی دارد که رهبران سیاسی اهمیت بالای این دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌ها را برای بازتولید خواسته‌ها و اراده جمعی درک کنند.

بدنامی پوپولیسم

اینکه هر دو احزاب چپ‌گرا و راست‌گرا در عمل سیاست‌های نئولیبرال اتحادیه اروپا را تشدید کرده‌اند، برای شهروندان ال‌ترناتیوی واقعی به‌جا نگذاشته است. تنها همین به‌اصطلاح رهبران پوپولیست چیزی متفاوت در چنته دارند. باین‌حال، این پیچ خطرناک نهایتاً فرصتی برای تغییر سیاسی بلکه مجالی برای (تحقق) خود دموکراسی است. «ارنستو لاکلاو» و «شان‌تال موفه»، دو فیلسوف سیاسی‌اند که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از مطالعات خود را به بدنامی و شهرت منفی پوپولیسم اختصاص داده‌اند. طبق گفته این دو، اگر بنا باشد که دموکراسی برتری خود بر دیگر نظام‌های سیاسی را حفظ کند، باید همواره خود را به مردم نزدیک نگه دارد و این کاری است که پوپولیسم می‌کند. پوپولیسم خواسته‌های متفاوتی را علیه یک دشمن مشترک متحد می‌کند.

از نظر لاکلاو و موفه، پوپولیسم نه یک ایدئولوژی بلکه یک باور سیاسی است که می‌تواند به هویت‌های مردمی، شکل بدهد. پوپولیسم به بیان لاکلاو «روشی است برای ساختن سیاست از طریق استیضاح فرودستان، برای به‌حرکت‌آوردن (آنها) علیه وضع موجود». اگر درحال‌حاضر پوپولیسم تنها شکل سیاسی باشد که بتواند ارزش کلیدی جوامع دموکراتیک مدرن را تعمیق بخشد، در این صورت نباید فراموش کنیم که تفاوتی اساسی میان پوپولیسم راست‌گرایان و چپ‌گرایان در اروپا وجود دارد. پوپولیسم راست‌گرا به‌دنبال حفظ قدرت برای سیاست‌مدارانی است که تعریف ملیت را به مقوله‌ای خاص محدود می‌کنند که در آن مهاجران جایی ندارند. در مقابل احزاب پوپولیست چپ‌گرا هم مهاجران و هم کارگران را در خود جای می‌دهند. موفه، این‌طور توضیح می‌دهد: «دشمنان مردم از دیدگاه چپ، نه مهاجران بلکه شرکت‌های چندملیتی بزرگ و تمام‌نیروهای هستند که جهانی‌شدن نئولیبرال را پیش می‌برند،

گفتمان بیگانه‌روایی

در برنامه‌های انتخاباتی فاراژ و ایکلیسیاس این مسئله به‌وضوح اعلام شده است؛ دشمنان فاراژ، اتحادیه اروپا و مهاجران هستند و دشمنان ایکلیسیاس، «خنجکان حکومتی» و شرکت‌ها. این تفاوت‌ها را که نه‌فقط در گفتمان فاراژ و ایکلیسیاس بلکه در گفتمان دیگر سیاست‌مداران پوپولیست از قبیل «دونالد ترامپ» و «برنی سندرز» در ایالات متحده نیز آشکار است نمی‌توان نادیده گرفت؛ این تفاوت‌ها عملکرد صحیح جوامع جهانی دموکرات را به ما گوشزد می‌کنند.

گفتمان بیگانه‌هراسی فاراژ و ترامپ که مهاجران، مکزیک‌ها، مسلمانان و دیگر اقلیت‌ها را پس می‌زند، با مفهوم بولازرستی (تکثرگرایی) دموکراسی در قرن بیست‌ویکم سازگار نیست. استفاده آنها از ترس برای به‌حرکت‌آوردن رأی‌دهندگان به‌نوبه خود، نفرت را برانگیخته و از آنجایی که ال‌ترناتیوی در برابر پروژه جهانی‌شدن نئولیبرال ارائه نمی‌کند، به نابرابری دامن می‌زند. درمقابل، ایکلیسیاس و سندرز که تعریف‌شان از «مردم»، خارجی‌ها را نیز شامل می‌شود، با توسل به ایده دولت رفاه، امید دارند که بتوانند ال‌ترناتیوی در برابر نئولیبرالیسم ارائه دهند. وقتی این تفاوت‌ها نادیده گرفته و در موردشان کلی‌گویی شود، به قول «تاکیس پاپاس»، تحلیلگر علوم سیاسی، پوپولیسم به «سبیدی بزرگ برای تخریب توان نادیده‌گیری جهانی که دوست‌شان نداریم» بدل می‌شود و این لحن که احزاب سیاسی سنتی و رسانه‌ها به آن پربوال داده‌اند، بیشتروبیشتر به محوشدن این تفاوت‌ها، پرت‌شدن چیزهای بیشتری به آن سبید و بسجج مردمی با نبود پذیرش منجر می‌شود؛ موضعی که به دموکراسی لطمه زده و امکان تغییر را در نطفه خفه می‌کند.

❖ **استاد دانشگاه «پوپو فاربا» بارسلون**

زاویه

بن‌علی در تلویزیون تونس

«زین‌العابدین بن‌علی»، رئیس‌جمهور سابق تونس، به‌دور از چشم‌ها همچنان در جده عربستان به‌سر می‌برد؛ جایی که پنج‌سال پیش به‌دنبال انقلاب سال ۲۰۱۱ بعد از یک دوران ۲۳‌ساله حکومت‌داری با داغ و درفش، مجبور شد به آنجا بگریزد. یک‌ماه تظاهرات مردم را سرکوب کرد اما در نهایت قدرت را رها کرده و به عربستان پناه برد. از زمان انتقال بن‌علی به عربستان‌سعودی تاکنون کمتر خبری درباره او منتشر شده و فقط وکیل لبنانی‌اش گاه به‌صورت بیانیه‌های مطبوعاتی اقدام می‌کند. حال آنکه تقریباً هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره نحوه زندگی و منابع درآمدی او وجود ندارد، به نظر می‌رسد او خود نیز تمایلی ندارد جزئیات مربوط به زندگی‌اش در جده منتشر شود.

یک‌بار در سال ۲۰۱۱ از طریق وکلایش نحوه فرار خود را توضیح داد و گفت، قربانی توطئه‌ای برنامه‌ریزی‌شده‌است؛ برنامه‌ای که به گفته او ژنرال علی السرباطی آن را اجرا کرد. کسی که به او گفته بود می‌خواهند ترورش کنند و او را مجبور کرد تا خانواده‌اش را به مکانی امن منتقل کند اما بعد او را از بازگشت به کشور بازداشت. بن‌علی تأکید دارد که هرگز او دستور شلیک به‌سوی تظاهرات‌کنندگان را نداده است. از آن‌وقت تاکنون تقریباً تصاویر اندکی از بن‌علی منتشر شده است. یکی از این تصاویر توسط فرزندش منتشر شده بود.

این اواخر عرصه سیاسی تونس شاهد بحث و مشاجراتی درباره زین‌العابدین بن‌علی بود. به‌خصوص بعد از آنکه خالد شوکات، سخنگوی دولت تونس، خواستار بازگشت او به تونس شد. اظهارات شوکات برداشت‌ها و اظهارنظرهای متعددی را در «فیس‌بوک» و «یوتیو» به‌همراه داشت و خیلی‌ها آن را مسخره و سرزنش کردند، زیرا موضع‌گیری همین‌قدر در گذشته، عکس این بود. از آن گذشته حبیب الصید، نخست‌وزیر، نیز در واکنش به اظهارات شوکات گفت: «حرف‌های او درباره بن‌علی نظر شخصی خودش است و ارتباطی به دولت ندارد». بن‌علی از زمانی‌که به عربستان رفته، در سکوت به‌سر می‌برد. اما چندی پیش تاهکان در خللا برنامه‌ای در ۹ کانال ۹ تلویزیون خصوصی تونس به نام «الو جده» از طریق اسکایپ ظاهر شد. این برنامه را یک روزنامه‌نگار معروف تونسی به نام مکی هلال اداره می‌کند و طرفداران زیادی در تونس دارد. در این برنامه رویت‌های معروف تونس دعوت می‌شود و با میهمانان حاضر در استودیو گفت‌وگو می‌کنند. اما در این برنامه وقتی تصاویر بن‌علی نشان داده شد، فردی دیگر به‌جای او حرف می‌زد تا به این وسیله میهمان برنامه را غافلگیر کند. به‌هرحال حضور طولانی‌مدت زین‌العابدین بن‌علی بر ابریکه قدرت در تونس به این آسانی فراموش نمی‌شود.

سال گذشته گروهی تصمیم گرفتند سالگرد تولد او را جشن بگیرند. یکی از گروه‌های سیاسی هم به‌صورت علنی خواستار بازگشت او به کشور شد. بارها در برنامه‌های تلویزیونی نیز دیده شده که سیاست‌مداران خواستار بازگشت او بوده یا مانعی برای بازگشت او نمی‌بینند. برخی نیز خواستار یک آشتی ملی در کشور هستند و می‌گویند در صورت بازگشت او می‌توان به چنین مرحله‌ای رسید. درمجموع باید گفت وقتی ظهور اتفاقی و ساختگی او بر صفحه تلویزیون یکسای کانال‌های فرعی چنان بازتاب‌های گسترده‌ای در تونس دارد، قطعاً بازگشت واقعی او می‌تواند بازتاب‌های بسیار گسترده‌تری داشته باشد.

«استلی پاین» استاد بازنشسته و افتخاری دانشگاه «ویسکانسین-مدیسون» معتقد است، در کشورها توسعه‌یافته نوعی جدید از سیاست رو به رشد است و بهترین تعریفی که می‌توان از آن کرد، «ملی‌گرایی راست‌گرای پوپولیست» است. او توضیح می‌دهد: ما شاهد ظهور نوع جدیدی از پدیده متفاوت‌تری از آنچه در قرن بیستم وجود داشت، هستیم. «راجر ای‌تول» استاد دانشگاه «پث» در بریتانیا در گذشته وجود روبه‌ظهور «لیبرال‌دموکراسی» می‌نامد که شکلی از حکومت است اما فقط مظاهر دموکراسی را دارد و از حقیقت دموکراسی در آن خبری نیست، او می‌گوید: «در این لیبرال‌دموکراسی انتخابات تنها به دلیل مشروعیت‌دادن به نظام مهم شمرده می‌شود، اما امروزه به جای تحمیل قوانین یک حزب مانند آنچه در گذشته وجود داشت، مقامات از هر نوع ابزاری برای کنترل یا دخالت در رسانه‌ها، ارباع مخالفان و ... استفاده می‌کنند.

«لیلیا شوتسوا» یکی از تحلیلگران روس دراین‌باره می‌گوید: فاشیسم جدید در جوامع لیبرال غربی، ریشه در بحران‌ها و اختلال در عملکردها دارد، در شرایطی که در کشورهای لیبرالی مانند روسیه و ترکیه، این پدیده بازتاب تلاشی است که از ظهور جریان‌های چپ‌گرا جلوگیری می‌کند. او ادامه می‌دهد، مشکل از آنجا نشئت می‌گیرد که رهبران سیاسی غرب درحال حاضر برای مبارزه با چنین جریان‌هایی به‌شدت ضعیف هستند.



ظهور عجیب دونالد ترامپ در عرصه سیاست آمریکا

فاشیسم باز می‌گردد

که عبارت‌ی مانند «باراک اوباما و نازی» یا «جورج بوش و نازی» را در گوگل سرچ می‌کنیم، تصویر این دو رئیس‌جمهور با صلیب شکسته فاشیسم بر صفحه ظاهر می‌شود. اما درباره ترامپ چنین قیاسی، چه در ایالات متحده و چه در اروپا نتیجه متفاوتی دارد. «انریک پنا نیه تو» رئیس‌جمهوری مکزیک با انتقاد از برنامه‌های ترامپ برای کشیدن دیوار مرزی میان آمریکا و مکزیک و همچنین جلوگیری از ورود مسلمانان به داخل خاک آمریکا گفته است: «این رویه موسلینی و هیتلر بوده است». «جورج کلونی» بازیگر هالیوود هم ترامپ را یک «فاشیست بیگانه‌ستیز» خوانده است. «لوئیس سی کی» کم‌دین آمریکایی نیز می‌گوید: «ترامپ رفیقِ هیتلر است».

ترامپ با رویه و خصوصیات اخلاقی و شخصیتی‌اش کوهی از انتقادها را علیه خود برانگیخته است. ترامپ ابتدا نقطه‌نظرات «دیوید داک» سیاست‌مدار ملی‌گرای سفیدپوست که پیرو نظریه برتری سفیدپوستان است، را تقبیح نمی‌کند و می‌گوید معترضان باید سرکوب شوند. ترامپ از تمجیدکنندگان نحوه حکمرانی ولادیمیر پوتین» است و قول داده است در صورت رئیس‌جمهورشدن از آمریکا و روسیه دو دوست بسازد. او سخنان کسانی را که معتقد به سرکوب روزنامه‌نگاران هستند محکوم نمی‌کند و در یکی از سخنرانی‌هایش جمله‌ای از موسلینی را تکرار کرد و گفت: بهتر است یک روز مانند شیر زندگی کنیم تا اینکه صد سال مانند یک گوسفند روزگار بگذرانیم».

او در برنامه «بی‌خبی‌نگاران» و سیاست «ان‌بی‌سی» در جواب

مجری این برنامه یک بار دیگر این جمله را تکرار کرد و گفت «من می‌دانم چه کسی این سخن را گفته است. اما تفاوت واقعی این جمله زمانی که توسط کسی به غیر از موسلینی بیان می‌شود، چیست؟» و وقتی مجری برنامه از او می‌پرسد که آیا می‌خواهید یک فاشیست خطاب شوید، جواب می‌دهد: «نه، من می‌خواهم یادآور سخنان جالب باشم و واقعا این جمله موردتوجه شما قرار نگیرد؟».

همراهان ترامپ این انتقادها را رد می‌کنند و بر این باورند فقط انگیزه‌های سیاسی در پشت آنان قرار دارد. «نیوت گینگریچ» سخنگوی سابق کاخ سفید که ممکن است به‌عنوان معاون اول او انتخاب شود، در مصاحبه‌ای گفت وقتی این قیاس‌های زشت را می‌شنوم به‌شدت ناراحت می‌شوم. او می‌گوید که ساختار سیاسی مدنظر ترامپ هیچ شباهتی به فاشیسم ندارد.

واژه فاشیسم داعی‌کننده نام هیتلر و موسلینی در هن است. از زمان جنگ جهانی دوم به این سو فقط چهره‌هایی که در حاشیه‌بوده‌اند علناً فاشیستی عمل کرده‌اند. امروز در گفتمان سیاست جهان، کلمه «فاشیست» فقط یک اصطلاح است. حتی هیتلر و موسلینی هم هنگامی که به قدرت رسیدند، در فلسفه سیاسی‌شان در به‌کارستن شیوه‌های فاشیستی قدری ارجاع‌های عمل کردند. موسلینی که اصلاً در آغاز کار یک چپ‌گرا بود.

پاکستون یکی از محققان فاشیسم می‌گوید: «تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در مورد ترامپ وجود دارد. می‌نویسند: من نقطه‌نظرات مثبت فراوانی را از جمهوری‌خواهان محافظه‌کار شنیدم و افراد زیادی با آنان موافق هستند. افرادی که در عرصه سیاست آمریکا با فاشیسم قیاس می‌شوند، سیاست‌مداران جدید نیستند. زمانی



پیتر بیکر، مقایسه برچنجالی است اما حداقل باید از آن سخن گفت. «ویلیام اف ولد»، فرماندار سابق ایالت «ماساچوست»، برنامه مهاجرت «دونالد ترامپ»، نامزد جمهوری‌خواهان را با ماجرای واقعه «کریستالناخت»، شب وحشت در سال ۱۹۳۸؛ زمانی که نازی‌های وحشی به خانه‌های یهودیان و کسب‌وکار آنها در آلمان حمله کردند و بسیاری از آنان را کشتند، مقایسه کرده است.

اما اگر این قیاس را تحریک‌آمیز بدانیم، این تنها نمونه نیست. کمپین آقای ترامپ دلیل مطرح‌شدن چنین سخنانی را ماهیت جنجالی درخواست‌های او می‌دانند و به منتقدان راست و چپ هشدار می‌دهند که این موضع‌گیری‌ها به اوج‌گیری دوباره فاشیسم در ایالات متحده دامن می‌زند. اما بیشتر مخالفان گوش‌خراش آقای ترامپ، او را به «آدولف هیتلر» و «بنیو موسلینی» تشبیه می‌کنند.

این در حالی است که هواداران ترامپ چنین قیاسی را غیرمنصفانه و تاتکتیک اتهام‌زنی می‌دانند که هدفی جز سیاه‌نمایی محافظه‌کاران و ترساندن رای‌دهندگان آمریکایی را دنبال نمی‌کند. این حامیان می‌گویند که سلب مشروعیت از حامیان نامزد جنجالی جمهوری‌خواهان بسیار آسان‌تر از مقابله با خشم گسترده مردم آمریکاست که از شکست‌های هر دو حزب به ستوه آمده‌اند. اما این مباحث زمانی به‌عنوان پرسش اصلی مطرح می‌شوند که در سراسر جهان فاشیسم در حال احیاست؛ سیستمی که به‌طورکل به یک نظام حاکمیتی اطلاق می‌شود که معتقد به قدرت کامل و انحصار دولت‌ها و اغلب هم نژادپرست است. مصادیق این‌گونه حکومت‌ها کشورهایی نظیر روسیه و ترکیه‌اند که رهبرانی همچون «ولادیمیر پوتین» و «حزب طیب اردوغان» در آنها نقش یک رهبر قدرقدرت را ایفا می‌کنند.

در اتریش هم یک نامزد ملی‌گرا فقط با سه‌دهم درصد اختلاف نتوانست به‌عنوان اولین رهبر راست افراطی قاره اروپا بعد از جنگ جهانی دوم، کرسی ریاست‌جمهوری را در اختیار بگیرد. در مجارستان نیز یک دولت مستبد بر سر قدرت است که تمام رسانه‌های خبری را سرکوب می‌کند و سیم‌خاردارهایی دورتادور مرزها برای جلوگیری از ورود مهاجران کشیده است و اکنون این نگرانی وجود دارد که لهستان هم از این رویه پیروی کند. احزاب سنتی در کشورهایی مانند فرانسه، آلمان، یونان و هر منطقه دیگر، در بحبوحه بحران‌های اقتصادی و موج ورود مهاجران، توسط جنبش‌های ملی‌گرایانه به چالش کشیده شده‌اند. در اسرائیل، نخست‌وزیر پیشین و یکی از ژنرال‌های سرشناس سابق، رژیم فعلی را به فاشیسم تشبیه و بار دیگر بحث داغ اشغال سرزمین‌های فلسطینیان را مطرح کرده است.

«مارک لوتارد»، مدیر روابط خارجی شورای اروپا، می‌گوید: «بحران سقوط در سال ۲۰۰۸ ثابت کرد که جهانی‌سازی چگونه بازنده و برنده تولید می‌کند. در بسیاری از کشورها دستمزد طبقات متوسط جامعه ثابت مانده است، صحنه سیاست تبدیل به میدان نبرد بر سر یک کلوچه تکه‌تکه شده و پوپولیست‌ها جایگزین رقابت میان چپ و راست شده‌اند و خنجکان جهانی و بومی‌گرایان عصبانی را به جان هم انداخته‌اند».

البته این اوضاع ناخوشایند امکان ندارد به تکرار اروپای سال‌های دهه ۱۹۳۰ منجر شود؛ اما به بحث داغ میان جریان‌های سیاست جهانی دامن می‌زند. این همان روندی است که تلاش دارد تا جنبش‌های کنونی را با ساختارهای غیرقابل‌درک یکی کند. برخی، گروه‌های تروریستی در خاورمیانه را عامل این اتفاق می‌دانند اما محققان می‌گویند این روند جدیدی است که ملی‌گرایان راست، دموکراسی غیرلیبرال و پوپولیسم استبدادی را دربر می‌گیرد.

«ابرت پکستون»، استاد ممتاز بازنشسته دانشگاه «کلمبیا» و یکی از برجسته‌ترین محققان فاشیسم، دراین‌باره می‌گوید که در سطح جهانی رکود اقتصادی